



بررسی مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی اسلامی از

دیدگاه علامه مصباح یزدی

عسکر دیرباز^۱ | آسیه گنج‌خانی^۲

چکیده

علوم انسانی مدعی توصیف واقعیت انسان و جامعه است و خود را عهده‌دار تبیین روابط، ترسیم اهداف و بیان چگونگی رسیدن به آن اهداف می‌داند؛ بنابراین لازم است انسان، به‌عنوان موضوع محوری این مطالعات به‌درستی شناخته شود. انسان کیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟ اراده و رفتار اختیاری او چقدر در سعادت و کمال نهایی او مؤثر است؟ و نقش علوم انسانی در تکامل او و در ساخت تمدن اسلامی چیست؟ از دیدگاه علامه مصباح یزدی، با توجه به تعریف دین و نقش بی‌بدیل آن در تبیین سعادت و شقاوت انسان، ارتباط تنگاتنگ آن با رفتار اختیاری انسان، نقش علوم انسانی در تفکر و سبک زندگی و در نهایت سعادت و شقاوت انسان‌ها، علوم انسانی اسلامی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. علوم انسانی براساس مبانی تفکر و اندیشه‌های بنیادین استوار شده و زیربنای تمدن‌های بشری را به‌وجود می‌آورد. شناخت این اندیشه‌ها و نحوه تأثیر آن در علوم انسانی، نقاط دقیق تقابل تمدن اسلامی و فرهنگ غرب را نمایان می‌کند. در نگاه ایشان اکتفا به روش تجربی برای مطالعه روابط و پدیده‌های انسانی صحیح نیست، بلکه عقل و تجربه در بسیاری موارد، ارتباط افعال انسان و نتایج اخروی آن‌ها را در نمی‌یابد. از طرفی با اثبات روح مجرد برای انسان، مفهوم سعادت و گستره آن فراتر از چارچوب جهان مادی خواهد بود؛ بنابراین نیازمند مراجعه به وحی الهی به‌عنوان یک روش و منبع معتبر معرفت‌بخش برای دستیابی به انسان‌شناسی صحیح خواهیم بود. در این مقاله سعی کرده‌ایم مبانی انسان‌شناسی اسلامی را از دیدگاه فیلسوف متفکر، علامه مصباح یزدی (ره) بررسی کرده و به نقش آن در علوم انسانی اسلامی بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی اسلامی؛ علامه مصباح یزدی؛ فطرت، اختیار؛ جاودانگی؛ تمدن اسلامی.

۱. دانشیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

۲. نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

مقدمه

علوم انسانی به‌طور مستقیم انسان و کنش‌های او را مطالعه می‌کند؛ بنابراین تعریف انسان و مبانی انسان‌شناختی هر مکتبی در تعیین پیش‌فرض‌ها، اصول موضوعه و توصیه‌های علمی تأثیرگذار خواهد بود و لازم است پیش از ورود به مباحث علوم انسانی، تعریفی روشن از موضوع مسئله - انسان - داشته باشیم. از آنجا که نوع نگرش به انسان و ساحت‌های وجودی او، هدف از هستی و روش تکاملش را تعیین می‌کند، باید بدانیم انسان کیست، چه ویژگی‌هایی دارد و براساس این ویژگی‌ها چه نظامی در دنیا و آخرت برای او پیش‌بینی می‌شود؟

حضرت علامه مصباح یزدی، با ارائه تعریفی نظام‌مند از قلمرو علم و دین، علم دینی را در حوزه علوم انسانی اسلامی تعریف می‌کنند. از دیدگاه ایشان، شناخت و بیان تأثیر پدیده‌ها در سعادت و شقاوت انسان، از امور ضروری دین است. این امر در بسیاری موارد با عمل اختیاری انسان در ارتباط بوده و با توجه به بررسی کنش‌های ارادی و آگاهانه انسانی و احکام، آثار و پیامدهای آن در علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی اهمیتی ویژه خواهد داشت.

علوم انسانی

علامه مصباح معتقدند: «علم مجموعه مسائلی تشکیل شده از موضوع و محمول‌اند که موضوعات آن‌ها زیرمجموعه یک موضوع واحدند و پاسخی برای نفی یا اثبات می‌طلبند. هر تلاشی در این راه، تلاشی از سنخ آن علم به‌شمار می‌رود و منبع یا روش در آن نقشی ندارد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۸۰).

از منظر ایشان تعاریف علوم طبیعی و انسانی و ...، قراردادی است و بحث عقلی و فلسفی در رابطه با ملاک علوم انسانی و غیرانسانی ارزش علمی ندارد (دبیرخانه همایش، ۱۳۸۹، ص ۹۰). ایشان علوم انسانی را براساس قرارداد، به علمی تعریف می‌کنند که «با فکر و اندیشه انسان سرو کار دارد؛ یعنی متعلق این علوم با فکر و اندیشه انسان ارتباط دارد». به اعتقاد ایشان، تعریف علوم انسانی به موضوعاتی مانند بررسی رفتارهای معنادار نیز مشکل را حل نمی‌کند، چراکه رفتار

معنادار، اختصاص به انسان ندارد (دبیرخانه همایش، ۱۳۸۹، ص ۹۵). ایشان در رابطه با دلیل افزوده شدن قید انسانی به این دسته از علوم آورده است:

«اگر بخواهیم علوم را به دو دسته انسانی و غیرانسانی تقسیم کنیم، اقتضای لفظ این است که به نحوی انسان در موضوع آن دخالت داشته باشد. روح، بدن و ارزش‌های انسانی نه تنها در فهم (که همه علوم در فهم به انسان نیازمندند)، بلکه در موضوع‌شان مرتبط با مسائل انسانی‌اند و در مقابل، آن دسته از علوم که روح انسانی نه در فهم آن‌ها دخیل است و نه در موضوعات آن‌ها، علوم غیر انسانی‌اند.» (دبیرخانه همایش، ۱۳۸۹، الف، ص ۹۳ و ۹۵).

علوم انسانی اسلامی

علم مجموعه مسائلی با محوریت موضوع واحد است، بنابراین عهده‌دار شناخت پدیده‌ها و روابط میان آن‌هاست؛ مانند بررسی عناصر و خواص فیزیکی و شیمیایی مواد در علوم طبیعی. از طرف دیگر بیان نوع ارتباط انسان با پدیده‌ها برای رسیدن به سعادت حقیقی، خارج از محدوده و هدف علم است و این مهم را دین به عهده می‌گیرد (همان، ص ۲۰۴-۲۰۵). دین رابطه بین پدیده‌ها و کمال روح انسانی و مصالح او را تبیین کرده و با ارزش‌گذاری نحوه تعامل انسان با پدیده‌های مادی و غیرمادی، تکلیف او را در برخورد با آن‌ها تعیین می‌نماید (همو، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۶۰-۵۹).

از نظر علامه مصباح، علم کشف واقع است و دین الهی حق، منحصرأ دین اسلام است که راه سعادت و شقاوت انسان‌ها را در حوزه باورها و ارزش‌ها مشخص می‌کند. از دیدگاه ایشان، دین حق، عقاید مطابق با واقع داشته و به رفتارهایی صحیح و معتبر رهنمون است (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۱۱). دین اسلام، تمام شئون انسان را دربرمی‌گیرد و به آن صبغه الهی می‌دهد. با توجه به مسئولیت دین در ارائه مسیر سعادت حقیقی، بخش محوری دین، تعالیمی است که با سعادت ابدی و کمال نهایی انسان ارتباط دارد. سایر مطالبی که در کتاب و سنت آمده، مقدمات این هدف یا بیان‌گر مسئولیت‌های دیگر اولیای دین است و دین، تعهدی نسبت به بیان حقایق خارجی ندارد (همو، ۱۳۹۲، ص ۱۰۵). علم دینی، علمی است که در حوزه‌های مرتبط با سعادت و شقاوت انسان و باورها و ارزش‌ها از منابع دینی استفاده می‌کند و آنچه به دست می‌آورد، علم است؛ یعنی

کشف یقینی است، نه صرف ظن یا احتمال یا یک نظر. زمانی می‌توانیم بگوییم گزاره به‌دست آمده، علم دینی است که از منابع صحیح دینی و با استفاده از متدولوژی صحیح - روش فقاهتی - بدان رسیده باشیم و نتیجه نیز یقینی باشد (همو، ۱۳۸۹، ص ۱۳-۱۴). از آنجا که شأن دین را هدایت‌گری و نشان دادن راه کمال - قرب به خدا - از طریق بیان حکم افعال اختیاری انسان می‌دانند، علم دینی باید هم‌سو با این شأن دین تعریف شود. با توجه به ارتباط مستقیم علوم انسانی با طرز تفکر و انتخاب سبک زندگی و درنهایت، سعادت یا شقاوت انسان‌ها، حضرت استاد، علم دینی را در گستره علوم انسانی اسلامی تعریف می‌کنند.

البته همه علوم را نمی‌توان به این معنا به دینی و غیر دینی تقسیم کرد. علمی که موضوع، مسائل و اهداف‌شان با دین ارتباطی ندارد، به دینی و غیردینی متصف نمی‌شوند؛ ولی علمی که در مبانی، ارزش‌ها یا روش با یکی از مؤلفه‌های دین (باورها، ارزش‌ها و احکام) مرز مشترک داشته باشند، می‌توانند دینی یا غیردینی باشند (همو، ۱۳۹۲، ص ۲۰۸-۲۰۷). علوم انسانی تا جایی که به تبیین و تشریح ماهیت پدیده‌های انسانی و اجتماعی و رابطه آن‌ها با دیگر پدیده‌ها را بیان می‌کند، علم صرف است و تفاوتی میان دین‌دار و بی‌دین و مسلمان و غیرمسلمان نیست. ولی با ورود به حیطه ارزش‌گذاری، هنجاریابی و توصیه دستورالعمل‌های حقوقی، اقتصادی، تربیتی و مانند آن‌ها، در مرزهای مشترک با دین قرار خواهد داشت (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۲۰۵).

از آنجا که پذیرش یا عدم پذیرش هر یک از مؤلفه‌های دین، مبتنی بر وجود اراده و اختیار انسان است، وجود چنین مرزهای مشترکی با علوم، در علمی محقق خواهد شد که ارتباط مستقیم با اراده فاعل شناسا و تأثیرات آن در افعال و نظام‌های علمی و اجتماعی داشته باشد. بنابراین علم دینی بیش‌ترین بررسی‌ها را در حوزه علوم انسانی اسلامی خواهد داشت. برخی از رشته‌های علوم انسانی ارتباطی عمیق موضوعی با آموزه‌های دین اسلام در بخش احکام و اخلاق دارد (همو، ۱۳۷۸، ص ۸۲)، درحالی‌که پدیده‌های علوم طبیعی این ویژگی را دارند که حتی بدون وجود فاعل شناسا و شناخت او نیز وجود داشته باشند؛ بنابراین در ارتباط با اراده آدمی نخواهند بود تا مرز مشترکی با مؤلفه‌های دینی داشته باشد.

گفتنی است که خارج کردن برخی معارف عقلی و تجربی از دایره دین، محدود کردن دین در امور اخروی نیست. دین، همه عرصه‌های زندگی را دربرمی‌گیرد؛ ولی در این شمول به بررسی

روابط صرفاً مادی پدیده‌ها و نتایج این جهانی آن‌ها نمی‌پردازد تا با عنوان دین در باب آن‌ها داوری کند، بلکه تأثیر هر یک را در هدایت و سعادت انسان مدنظر قرار می‌دهد. این نگاه به دین کاملاً برخلاف دیدگاه سکولاریسم است. دیدگاه سکولار، دین را فقط در عرصه ارتباط شخصی با خدا (در صورت وجود) می‌پذیرد و تمام عرصه‌های زندگی را خارج از این رابطه می‌داند، در حالی که در دیدگاه موردنظر ما، دین در تمام عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی حضور دارد؛ البته دین هرگز به جای علم، فلسفه و هنر نمی‌نشیند و ما را بی‌نیاز از پژوهش در علوم نمی‌کند، بلکه وجه ارزش آن‌ها را بیان می‌کند. دین، نیامده است تا به شرح امور طبیعی یا روابط اجتماعی پرداخته یا شیوه درمان بیماری‌ها را بیان کند؛ حضور دین در این عرصه‌ها در ارتباط با سعادت بشر است. برای مثال خرید و فروش باید عادلانه باشد و منجر به ربا نشود یا در رانندگی نباید جان افراد را به خطر انداخت. اما این‌ها به معنای آن نیست که انتظار داشته باشیم دین تمام مسائل علوم را حل کند (همو، ۱۳۹۲، ص ۲۱۲-۲۱۴).

به اعتقاد علامه مصباح تنها آن دسته از رشته‌های علوم انسانی با اسلام ارتباط پیدا می‌کنند که در آن‌ها مفاهیمی به کاررفته که در زبان وحی و مفسرین وحی هم آمده است (همو، ۱۳۷۸، ص ۷۷). محور چنین دانش‌هایی، وجود انسان و کمال‌نهایی او و راه رسیدن به آن است.

علوم دستوری یا هنجاری رفتار اختیاری انسان را بررسی و جهت می‌دهند تا هدف مطلوب صاحبان مکاتب محقق شود. علوم انسانی اسلامی از طریق تأثیر ارزش‌های دینی در نظریه‌های کاربردی و روش‌های علمی وارد می‌شود.

شناخت اهداف صحیح و راه رسیدن به آن‌ها، اصول موضوعه‌ای هستند که پیش از ورود به علم باید روشن باشند. دین اسلام، نظام ارزشی عمیق، گسترده و منسجمی دارد که هنجارها، دستورالعمل‌ها و توصیه‌های مطرح در علوم کاربردی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بزرگ‌ترین نقش دین در علوم دستوری، از طریق تأثیر احکام عملی اسلام در روش‌های عملی علوم هنجاری و تأثیر تعریف دین از هدف زندگی انسان و جهت‌دهی به حرکت علوم است (همو، ۱۳۹۲، ص ۲۱۴-۲۱۵). اصول چنین دانش‌هایی از جهت تأثیر در سعادت انسان، در منابع اختصاصی دین به دست می‌آیند. بدین ترتیب علوم انسانی اسلامی با بهره‌گیری از مبانی ارزشی دینی، رفتارهای انسان را در مسیر قرب الهی تنظیم می‌کند (همو، ۱۳۸۹، ص ۱۳۲-۱۲۹).

انسان‌شناسی

در تمامی رشته‌های علوم انسانی، «انسان» به‌عنوان یکی از موضوعات تحقیق، مورد مطالعه و بحث قرار می‌گیرد و آنچه بین تمامی علوم انسانی مشترک است و ستون فقرات این علوم را تشکیل می‌دهد، انسان و ابعاد وجودی انسان است. هر کدام از این علوم به نحوی درباره یکی از ابعاد یا عوارض انسان بحث و گفت‌وگو می‌کند، زیرا در همه علوم انسانی پیوسته این سؤال مطرح می‌شود که خود «انسان» چیست. وقتی که موضوع این علوم روشن‌تر شود، بحث از ابعاد و تجلیات وجودی موضوع «انسان» بهتر و دلنشین‌تر خواهد شد، بلکه منطقی‌تر همین است که در همه رشته‌های علوم انسانی، بخشی به‌نام «انسان‌شناسی» وجود داشته باشد؛ زیرا در تمامی این رشته‌ها شناخت انسان یک نیاز است، اما نیاز بعضی از آن‌ها به شناخت «انسان» دو چندان است (همو، ۱۳۹۴، ص ۱۵).

از طرفی انسان‌شناسی پشتوانه و مبنای همه نظام‌های اجتماعی و اخلاقی است و باید بتوانند مسائل اساسی انسان‌شناختی را به‌درستی و روشنی حل کنند چراکه دلیل وجودی نظام‌ها و نهادهای اجتماعی، برآوردن نیازهای اساسی انسان است و در صورتی که نیازهای اصیل انسانی از نیازهای کاذب وی بازشناسی نشود و نظام‌های اجتماعی و اخلاقی براساس نیازهای واقعی و اصیل انسان و متناسب با هدف نهایی او پایه‌ریزی نگردد، این نظام‌ها پشتوانه منطقی و معقول نخواهند داشت (همو، ۱۳۹۹، ص ۲۵).

برای مثال احکام اجتماعی اسلام از قبیل حقوق، اقتصاد، سیاست و ...، با شناخت انسان ارتباط دارد؛ زیرا تا انسان درست شناخته نشود، نیازها و روابط او مشخص نمی‌شود و احکامی که باید برای چنین موجودی وضع گردد تا با عمل بدان‌ها، به کمال و سعادت دست یابد معین نمی‌گردد (همو، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۳۱۹).

معنای اسلامی بودن علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح این است که ریشه‌ها و مبانی آن علوم، اسلامی و مطابق با واقع بوده و در مرحله ارزش‌گذاری، هنجاریابی و توصیه‌های عملی با باورها و ارزش‌های اسلامی سازگار باشد. به همین دلیل انسان‌شناسی اهمیت بسیار دارد و بدون تبیین صحیح مبانی انسان‌شناختی نمی‌توان از علوم انسانی اسلامی سخن گفت از این‌رو، به کارگیری

برخی آیات و روایات در مباحث علوم انسانی و عبور سطحی از این مباحث عمیق نیز، راه درستی برای ارائه علوم انسانی اسلامی نخواهد بود (همو، ۱۳۸۸، ص ۱۶۹/ همو، ۱۳۹۲، ص ۲۰۶-۲۰۷).

مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه علامه مصباح یزدی

در این بخش برخی از مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی مؤثر در علوم انسانی اسلامی را از دیدگاه این اندیشمند بزرگ بررسی می‌کنیم:

۱- اختیار

هدف از خلقت بشر، رسیدن به کمال حقیقی از راه رفتار اختیاری است، بنابراین می‌بایست زمینه انتخاب و گزینش میان راه‌های مختلف برایش فراهم باشد تا براساس گزینش خود به کمال برسد (همو، ۱۳۸۸ ب، ص ۱۲۷-۱۲۹) و به همین جهت است که خداوند متعال کتب آسمانی و انبیای معصوم را برای آموزش و هدایت بشر مبعوث کرده است.

از دیدگاه علامه مصباح بهترین دلیل برای مختاربودن انسان وجدان اوست، زیرا هر انسانی با اندک توجهی درمی‌یابد که می‌تواند کاری را انجام دهد یا همان کار را ترک کند. سراسر قرآن کریم بر مختاربودن انسان دلالت دارد؛ زیرا پیام‌های قرآن در صورتی مؤثر خواهند بود که انسان قدرت اختیار و انتخاب داشته باشد و با عمل به آموزه‌های قرآنی به سعادت برسد (همو، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۸۹).

«و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر....» (کهف؛ ۲۹) و «إنا هدیناه السبیل إماما شاکرا و إماما کفورا» (انسان؛ ۳).

به اعتقاد علامه مصباح، اصل اختیار بشر، امری مسلم است. این آزادی تکوینی با نظام ارزشی و احکام اسلام منافات ندارد؛ زیرا در این گونه موارد نیز با اختیار و آزادی خود به الزامات عقل عملی و نیروی وجدان یا دستورات الهی پاسخ می‌دهیم.

«اختیار» در محاورات عرفی و تخصصی چهار کاربرد دارد: (۱) در مقابل اضطرار؛ (۲) در مقابل اکراه؛ (۳) در برابر جبر و (۴) به معنای گزینش و انتخاب. ملاک مسئولیت و تکلیف، اختیار به معنای گزینش و انتخاب آزاد است (همو، ۱۳۹۹، ص ۱۱۷).

قرآن مسئولیت کار انسان را به عهده خود او می‌گذارد و فاعلیت حقیقی و تأثیر استقلال را منحصر در خداوند می‌داند؛ ولی هیچ‌گاه این سخن به معنای سلب تأثیر از فاعل‌ها و علل قریبه نیست. در بینش اسلامی عواملی مانند وراثت، محیط، خوراک و ... در عین تأثیرگذاری بر رفتار انسان، او را در رفتارهایش مجبور نمی‌کنند؛ زیرا این عوامل علت تامه نیستند. آنچه کار را تعیین می‌بخشد و به انجام می‌رساند، اراده انسان است و انسان می‌تواند در موارد تراحم‌انگیزه‌ها، یکی را انتخاب کند. (همو، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۷). و

قرآن انسان را موجودی مختار می‌داند. از نشانه‌ها و آیات قرآنی که براختیار آدمی دلالت دارند، آیات مربوط به آزمایش و ابتلا، وعد و وعید و عهد و میثاق هستند.

آیات قرآن به صراحت بر مختاربودن انسان دلالت دارند. برخی آیات که ظاهر آن‌ها هم نوعی جبر است، برای تذکر و رفع غفلت از کسانی است که می‌پندارند چه خدا باشد چه نباشد، چه بخواهد یا نخواهد، هر کاری را می‌توانند انجام دهند (همو، ۱۳۹۹، ص ۱۰۴-۱۰۷ و ۱۱۷).

اثبات این اصل مهم، راه‌گشای بسیاری از مسائل در علوم انسانی خواهد بود. تحلیل‌کنش‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها و نوع ارزش‌گذاری رفتارها با پذیرش اراده و حدود آن، علاوه بر بعد توصیفی، در توصیه‌ها و تجویزهای علمی نیز با علوم انسانی موجود متفاوت خواهد بود.

بامعنا بودن زندگی انسان، به تصویری که از او داریم، بستگی تام دارد. برای مثال اگر انسان هدف معقول و متناسبی نباشد که به سوی آن در حرکت باشد، یا اگر انسان را موجودی بدانیم که محکوم جبر زیستی، اجتماعی، تاریخی و الهی است و نتواند سرنوشت خویش را رقم زند؛ در این صورت، زندگی انسان بی‌معنا و سراسر پوچ و بیهوده خواهد بود؛ ولی اگر انسان را موجودی هدف‌دار (هدفی معقول و متناسب) و مختار تصویر کردیم که می‌تواند با تلاش به آن هدف برتر دست یابد، زندگی وی معقول و بامعنا می‌شود. (همو، ۱۳۹۹، ص ۲۴).

۲- ترکیب انسان از روح و بدن: جاودانگی

نگاه حس‌گرای صرف به هستی و وجود انسانی، گستره زندگی را محدود به جهان مادی می‌داند و فرجام و آینده‌ای خارج از قواعد مادی برای او قائل نیست. در نتیجه در هدف‌گذاری و ارائه روش زندگی نیز متأثر از همین نگاه حسی و تجربه‌گرای حسی خواهد بود، بنابراین هدف و

معنای زندگی نیز در گستره حس‌گرایی و عالم محسوس تعریف می‌شود. از آنجا که ماده استعداد غایت‌بودن ندارد، این قرائت از علم، ارمغانی جز پوچ‌گرایی برای بشر نخواهد داشت. انسان‌شناسی اسلامی با اثبات وجود روح مجرد که شاکله اصلی شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد، اهداف، انگیزه‌ها و نیازهای انسان را در گستره‌ای فراتر از غایات مادی قرار می‌دهد و بدین ترتیب، ارزش‌ها و برترین کمالات وجودی نیز در ساحت روح انسانی خواهد بود. علوم انسانی اسلامی، ادعای وجود دو گونه انسان ندارد (انسان اسلامی و انسان غیراسلامی). از نظر علامه مصباح یزدی، انسان‌شناسی غربی با تعریفی ناقص و «به شرط لا» از حقیقت مجرد انسان بنا شده و با انسان‌شناسی اسلامی بر مبنای موجودی دوبعدی تفاوت بسیار دارد. اگر انسان‌شناسی مادی گرا نسبت به بعد مجرد انسان ساکت و «لا بشرط» بود، ممکن بود انسان‌شناسی اسلامی را مکمل آن در نظر گرفت. ولی نفی بعد مجرد انسان، این دو رویکرد را در تقابل با هم قرار داده است. ضمیمه‌شدن بررسی‌های بعد مجرد انسانی و یافته‌های آن به این علم، وصف دینی بدان می‌دهد. البته این تقابل به معنای رد یافته‌های علم سکولار در بعد مادی یا رد روش تجربی در بررسی بدن انسان نیست (همو، ۱۳۹۲، ص ۲۲۰-۲۲۱).

از دیگر ویژگی‌های روح انسانی این است که دارای مراتب طولی است؛ نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس ناطقه انسانی. توجه به این ویژگی نفس انسانی و تفاوت مراتب طولی انسانی، مطالعه کنش‌های انسانی و تحلیل علل آن را دقیق‌تر می‌کند (شریفی، ۱۳۹۴، ص ۳۲۱-۳۲۳). علامه مصباح درباره اهمیت این مسئله در مطالعات علوم انسانی می‌فرماید:

«موضوع علوم انسانی «انسان» است و علوم انسانی دستوری مانند اخلاق، سیاست، اقتصاد عملی و ... عمدتاً صبغه ارزشی دارند و قضاوت قطعی درباره این احکام ارزشی مبتنی بر شناخت انسان با تمام ابعاد وجودی اوست. این درحالی است که علم تجربی (science) نمی‌تواند بیش از بعد مادی انسان را بررسی و اثبات کند و به همین دلیل حتی ادعا می‌شود که انسان چیزی غیر از بدن نیست و روح وجود ندارد، چراکه در قلمرو علم تجربی و محدوده تجربه بشری واقعیتی فرامادی قابل درک و تجربه نیست. این درحالی است که اگر حقیقت انسان فقط همین جسم مادی پنداشته شود که عمر کوتاهی دارد، ارزش‌های اخلاقی و حقوقی او در همین محدوده زندگی دنیوی تعریف و تعیین می‌شوند و نمی‌توان ارزش‌های کلی و مطلق اخلاقی را برای او اثبات کرد. این

در حالی است که اگر ثابت شود انسان غیر از این بدن مادی، عنصر شریف تری به نام روح دارد که احکامی مخصوص به خود دارد، حیات جاودان داشته، با بدن تعامل دارد به گونه‌ای که هم روح در بدن اثر می‌گذارد و هم بدن در روح اثر می‌گذارد، نتیجه کاملاً متفاوت می‌شود. اثبات قطعی هرگونه حکم ارزشی درباره چنین موجودی که بعد غیرمادی دارد متوقف بر درک رابطه دو بعد بدن و روح، و نیز تشخیص نوع تأثیر رفتارها در زندگی بی‌نهایت انسان است. پذیرش این مبانی برای علوم تجربی مدرن که اساس روش‌ها و پیش‌فرض‌های خود را بر انکار یا نادیده گرفتن چنین جهانی استوار ساخته‌اند ممکن نیست» (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۳۸).

مباحث انسان‌شناختی در موجودیت و اعتبار علوم انسانی بسیار مؤثر است. برای مثال، اگر در انسان‌شناسی، روح مجرد انسان را یکسره منکر شویم یا پایان‌زندگانی این جهانی هر انسان را به معنای پایان یافتن و نیست‌شدن وی بدانیم، در بررسی پدیده‌های انسانی و تحقیقات اجتماعی، کلیه موضوعات معنوی، ماورایی و امور مربوط با جهان پس از مرگ انسان و تأثیر و تأثر آن با زندگی این جهانی او نادیده گرفته می‌شود؛ همه پدیده‌های انسانی، تحلیل و تبیین صرفاً مادی می‌یابند و تحقیقات انسانی به سوی ابعاد مادی انسان سوگیری می‌کنند؛ اما اگر روح به منزله عنصر اصلی سازنده هویت انسان مطرح باشد، جهت تحقیقات به سوی ابعاد غیرمادی و عناصر ماورایی مؤثر در زندگی انسان و تأثیر و تأثر روح و بدن بوده و هم نوعی تبیین غیرمادی یا آمیخته‌ای از مادی و غیرمادی در علوم انسانی مطرح خواهد شد (همو، ۱۳۹۹، ص ۲۶).

۳- فطرت الهی

بر اساس اندیشه اسلامی همه انسان‌ها علی‌رغم تفاوت‌های جسمی، زبانی و فرهنگی، سرشتی مشترک و فطرت الهی دارند. اتفاق نظر همه انسان‌ها در احکام قطعی عقلی و ارزش‌های اخلاقی مانند خوبی عدل و بدی ظلم و پاره‌ای از تمایلات متعالی نظیر حقیقت‌جویی و کمال‌طلبی را می‌توان از نشانه‌های وجود این فطرت الهی مشترک دانست. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «فأقم وجهك للدين حنيفاً فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن أكثر الناس لا يعلمون» (روم؛ ۳۰).

با توجه به چنین اشتراکات بنیادین در انسان‌ها، می‌توان برخی از ابعاد و قواعد علوم انسانی را فرازمانی، فرامکانی و فراقومیتی دانست.

علوم انسانی تبیینی، به بررسی و تبیین پدیده‌های انسانی می‌پردازد و از حد وقایع‌نگاری و توصیف صرف فراتر رفته، درصدد کشف سازوکار و قوانین حاکم بر پدیده‌های انسانی است. موجودیت و اعتبار این علوم، در گرو حل برخی مسائل انسان‌شناختی است. برای مثال، اگر در مسئله طبیعت و سرشت مشترک انسان‌ها به پاسخی مثبت نرسیم و به کلی منکر مشترکات فراحوانی انسان‌ها شویم، علوم انسانی به علوم حیوانی و زیستی فروکاسته خواهند شد. در این صورت، علوم انسانی به مفهوم واقعی آن وجود نخواهند داشت؛ زیرا در این تصویر، انسان‌ها یا حیوانی پیچیده‌ترند که با توسعه همان علوم حیوانی و زیستی می‌توان به شناخت قوانین حاکم بر آن‌ها و رفتارها و روابطشان نائل آمد، یا هر انسانی، دنیایی جداگانه و منحصر به فرد است که نمی‌توان با بررسی نمونه یا نمونه‌هایی از آن و کشف سازوکار و قوانین حاکم بر آن نمونه‌ها، به قانونی فراگیر درباره دیگر انسان‌ها دست یافت؛ اما پذیرش سرشت مشترک انسان‌ها (مشترکات فراحوانی ثابت بین انسان‌ها)، زمینه کشف و ارائه این نوع قوانین و تشکیل منظومه‌های معرفتی گوناگون و حوزه‌های مختلف انسانی (پایه‌ریزی علوم انسانی) را فراهم می‌کند. (همو، ۱۳۹۹، ص ۲۵-۲۶).

۴- کمال جویی انسان

انسان موجودی هدفمند است و معنادار بودن زندگی‌اش در گروی این است که هدف اصلی زندگی را بشناسد و تمام ارتباطات و امور خود را در راستای آن قرار دهد. این هدف باید درخور وجود انسان و متناسب با گستره زندگی ابدی او باشد. در اندیشه اسلامی، ارزش کنش‌های انسانی اهمیتی ابزاری دارد؛ یعنی با توجه به شکل‌گیری کمال و نقص انسان در سایه کنش‌های اختیاری او، کنش‌های انسانی نقش ابزار را برای وصول به کمال نهایی یا دوری از آن خواهد داشت (شریفی، ۱۳۹۴، ص ۳۲۷).

برای شناخت مصداق کمال حقیقی و راه دست‌یابی به آن، ابزارهای ادراکی انسان کافی نیست و نیازمند هدایت‌های وحیانی و آسمانی است. انسان به تنهایی نمی‌تواند رابطه تک‌تک کنش‌های خود را با سعادت ابدی‌اش بسنجد (همان، ص ۳۳۱).

روابط انسانی بسیار پیچیده و تنگاتنگ است. هزاران فعل و انفعال دوجانبه یا چندجانبه در حال انجام است. مرد و زن در خانه نسبت به یکدیگر، آن دو نسبت به فرزندان، روابط اهالی یک محل،

یک شهر، یک کشور، روابط بین کشورها، هم‌دینان، هم‌نژادان و .. وجود دارد که عقل انسان از احاطه نسبت به همه این روابط و درک همه سود و زیان‌ها، کمال‌ها و نقص‌ها عاجز است. یکی از دلایل احتیاج به وحی، نبوت و دین، همین مسأله اساسی است که مقایسه همه مصلحت‌ها و مفسده‌ها در زندگی اجتماعی بسیار دشوار است و عقل انسانی نمی‌تواند بر همه آن‌ها احاطه داشته باشد. به علاوه، آنچه بیان شد، مربوط به مصالح و مفاسد زندگی دنیوی بود. حال چنانچه مصالح اخروی بدن ضمیمه گردد، دامنه مجهولات بسیار وسیع‌تر می‌گردد. اعمال و رفتار ما چه اندازه در روح خود و روح دیگران تأثیر دارد؟ چه اندازه در مصالح و سعادت اخروی اثر دارد؟ از چه راهی می‌توان رابطه بین دنیا و آخرت را کشف کرد؟ ما تجربه‌ای نسبت به آخرت نداریم تا بدانیم رفتارمان در طول زندگی، چه تأثیری در زندگی پس از مرگ دارد و هیچ راه تجربی برای کشف این رابطه و حل این معادله وجود ندارد و این امر، فراتر از علم و تجربه بشری است بنابراین، ما به وحی و دین نیاز داریم و باید از علم الهی استفاده کنیم (همو، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۲۸ / همو، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۱۷۰).

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

«رسلا مبشرین و منذرین لئلا یكون للناس علی الله حجه بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما» (نساء؛ ۱۶۵).

امام رضا(علیه‌السلام) نیز در این زمینه می‌فرماید: «لما لم یکن فی خلقهم و قواهم ما یکملوا [یکملون] لمصالحهم و کان الصانع متعالیا عن ان یری ... لم یکن بدّ من رسول بینه و بینهم معصوم یودی الیهم امره و نهیه» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۴۰).

بنابراین برای تحلیل کنش‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها و ارتباط آن‌ها با سعادت ابدی نیازمند مراجعه به منبع وحی هستیم.

وحی الهی در هدف‌گذاری علوم انسانی و سیر کلی زندگی بشری نیز نقش والایی دارد. وحی علاوه بر ارائه اهداف تعالی‌دهنده برای نظام‌های مختلف حقوقی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و ...، با تعیین هدف کلی «قرب الهی» برای انسان، اهداف نظام‌های رفتاری را تحت این هدف کلی قرار می‌دهد (دبیرخانه همایش، ۱۳۸۹، ص ۱۳۲-۱۳۰).

از دیدگاه علامه مصباح، «تقرب الی الله» مفهوم محوری معارف توحیدی است و مصداق سعادت و کمال نهایی، قرب الهی است؛ زیرا خداوند متعال کمال مطلق است و انسان با کمالات محدود خود بالفطره در پی کمال نامحدود است و برطرف شدن این ضعف وجودی، صرفاً با ارتباط با این کمال مطلق است که از آن به قرب الهی تعبیر می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۷۴-۷۵).

براساس نظر علامه مصباح، ارزش‌ها نوعی واقعیت نفس‌الامری دارند؛ یعنی واقعیت نفس‌الامری آن‌ها رابطه علی و معلولی بین کارهای ارزشی و نتایجی است که بر آن‌ها مترتب می‌شود بنابراین، کمال یک مفهوم عقلی واقعی است نه تابع خواست، میل و سلیقه ما و در مورد انسان، عالی‌ترین نقطه کمال او قرب به خدا است که یک امر واقعی است (همو، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۱۷۲-۱۷۴).

بدین ترتیب می‌توان از مقایسه رفتارهای انسان با کمال او «خیر» یا «شر» بودن رفتار انسانی را نیز استنباط کرد. هر رفتاری که در جهت کمال و تعالی انسان باشد «خیر» و هر رفتاری که در جهت نقص و انحراف او باشد «شر» است؛ مثلاً اگر انسان با تحصیل علم به کمال و رشد برسد، در این صورت تحصیل علم «خیر» به حساب می‌آید و اگر رفتاری را انجام دهد که موجب انحراف در مسیر حرکت او شود، آن رفتار بد است و منشأ نقص در وجود او می‌شود، پس اگر کاری موجب نقص او شود، می‌گوییم بد است و اگر عملی موجب کمال شود خوب است (همو، ۱۳۸۸، ص ۱۰۴).

ایشان وجود سه عامل اختیار، تلاش و شناخت را در رسیدن به کمال نهایی و قرب خدا بسیار مهم می‌دانند. با اثبات و پذیرش بعد مجرد وجود انسان در علوم انسانی اسلامی، این کمال به ساحت معنوی و روحانی وجود انسان مربوط می‌گردد و همه استعدادها و قابلیت‌های ذاتی، معنوی و انسانی با سیر و حرکت اختیاری به فعلیت تام می‌رسند.

به اعتقاد علامه مصباح سیر تکاملی انسان اختیاری و تدریجی است و انسان در پرتو اختیار و تلاش خود به کمال می‌رسد. تکامل حقیقی انسان عبارت است از سیر علمی که روح در درون ذات خود به سوی خدا دارد تا به مقامی برسد که خود را عین تعلق و ارتباط به او بیابد و برای خود و هیچ موجود دیگری استقلالی در ذات و صفات و افعال نبیند و هیچ پیشامدی او را از این مشاهده

باز ندارد. علوم و مشاهداتی که در این مسیر برای انسان حاصل می‌شود، بر مرتبه وجودی‌اش می‌افزاید و تدریجاً جوهر ذاتش را کامل‌تر می‌سازد؛ اما هر قدر انسان کمتر نیاز خود را به خدا احساس کند و در تدبیر امور، خود را مستقل‌تر بداند و برای اشیای دیگر تأثیر استقلال‌ی بیشتری قائل باشد، نادان‌تر و ناقص‌تر و از خدا دورتر است. در مقابل، هر قدر خود را به خدا نیازمندتر ببیند، داناتر و کامل‌تر و به خدا نزدیک‌تر می‌شود؛ تا جایی که نه تنها در افعال و تأثیرات موحد می‌گردد، بلکه برای صفات و ذوات هم استقلال‌ی نمی‌بیند. این مقامی است که بنندگان شایسته و مخلص خدا به آن نائل می‌شوند و بین ایشان و معبودشان حجابی باقی نمی‌ماند. پس قرب حقیقی به خدا این است که انسان بیابد که با خدا همه چیز دارد و بی‌خدا هیچ (همو، ۱۳۸۴، ص ۲۵۳-۲۶۱).

«رَبِّ اِنَّ لِيْ عِنْدَكَ بَيِّنَاتٍ فِي الْغَيْبِ»^۱ (تحریم؛ ۱۱)

بنابه مبانی اعتقادی ما، این قرب (عند) جسمانی نیست و به معنای هم‌جواری معنوی و روحانی است.

نتیجه‌گیری

علوم انسانی به بررسی رفتارها و کنش‌های اختیاری انسان می‌پردازد و تأثیرپذیری مستقیمی از مبانی انسان‌شناختی دارد. از جدی‌ترین پیش‌نیازهای شناخت کنش‌های انسان، شناخت خود انسان و ویژگی‌های اوست. انسان‌شناسی محققان علوم انسانی، علاوه بر روش تحقیق، در محتوا و نتایج علوم انسانی نیز مؤثر است. تلقی تک‌ساحتی از انسان در روش تحقیق، تحلیل کنش‌ها و نتایج مطالعه، سوگیری و نگاه تجربی خواهد داشت درحالی که بپذیرش روح الهی و بعد مجرد برای انسان، تحلیل کنش‌های انسانی و درنهایت ابعاد توصیف‌های علمی، محدود به نگاه تجربی نخواهد بود.

از منظر حضرت علامه مصباح، علم به معنای کشف واقع است و دین الهی حق، منحصرأ دین اسلام است که راه سعادت و شقاوت انسان‌ها را، در حوزه باورها و ارزش‌ها مشخص می‌کند بنابراین، متعرض اموری می‌شود که مربوط به سعادت انسان است.

۱. پروردگارا خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز.

ایشان معتقدند با توجه به ارتباط مستقیم علوم انسانی با طرز تفکر و انتخاب سبک زندگی و درنهایت، سعادت یا شقاوت انسان‌ها، علوم انسانی بیشترین مرز مشترک را با ابعاد مختلف دین دارد و علوم انسانی اسلامی نامیده می‌شود.

انسان‌شناسی نقطه کانونی در تقابل علوم انسانی اسلامی و مدرن است. هر تعریفی از انسان در این دو نگاه به عالم هستی، منجر به تولید علوم انسانی و به تبع آن ساخت تمدنی متناسب با آن خواهد بود.

حضرت استاد مصباح عامل اختیار و اراده آزاد انسانی، وجود روح مجرد و اثبات جاودانگی روح، فطرت یا سرشت الهی مشترک میان تمام انسان‌ها و کمال‌طلبی و ترسیم کمال حقیقی انسانی از ویژگی‌های مهم انسان‌شناسی اسلامی است که تأثیر بسزایی در نتایج و توصیه‌های علوم دستوری دارد.

با اثبات روح مجرد، اهداف، انگیزه‌ها و نیازهای انسان در گستره‌ای فراتر از ماده تعریف می‌شود و انسان با ازبین رفتن بدن مادی، محکوم به فنا نخواهد بود. ارزش‌های انسانی در ساحت والاتر وجود و با قدم اختیار قابل دست‌یابی خواهند بود. پذیرش فطرت الهی و سرشت مشترک همه انسان‌ها، امکان تحلیل‌های فرامادی براساس دیدگاهی خداپاور، وارد محیط مطالعات و بررسی‌های علوم انسانی می‌کند و با تعیین قرب الهی به‌عنوان هدف و کمال‌نهایی برای انتخاب‌ها و رفتارها، زندگی انسان معنا و غایتی بلند پیدا می‌کند.

فهرست منابع

- قرآن کریم
- دبیرخانه همایش (۱۳۸۹)، جستارهایی در فلسفه علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح یزدی، ج ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- دبیرخانه همایش (۱۳۸۹)، گفت‌وگو با علامه آیت‌الله مصباح یزدی در مبانی فلسفی علوم انسانی، چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- شریفی، احمدحسین (۱۳۹۴)، مبانی علوم انسانی اسلامی، چاپ دوم، تهران: نشر آفتاب توسعه (ناشر آثار مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا).
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۱، ۱۴۰۳، الثالثه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲)، رابطه علم و دین، چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸)، رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی، در «مجموعه مقالات وحدت حوزه و دانشگاه و بومی و اسلامی کردن علوم انسانی».
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶)، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، نگاهی گذرا به حقوق بشر از دیدگاه اسلام، تدوین و نگارش عبدالحکیم سلیمی، چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، نظریه سیاسی اسلام (مشکات)، ج ۲، تحقیق و نگارش کریم سبحانی، چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸)، اخلاق در قرآن، ج ۱، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۹)، انسان‌شناسی در قرآن، چاپ هفتم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱)، چکیده‌ای از اندیشه‌های بنیادین اسلامی، ترجمه حسین علی‌عربی و تدوین محمدمهدی نادری قمی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳)، معارف قرآن، ج ۳ (انسان‌شناسی)، ج ۷، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

